

با سلام
صبر و شکر

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
او همین داند که گیرد پای جبر
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸

در پیش مولانا «شکر و صبر» یک رفتار فعالانه و یک عمل همراه با تلاش است؛ زیرا اگر انسان در اتفاقات و وضعیت‌های زندگی شکرگزار نباشد، پس کاهل (تنبل) و غیرفعال است.

پس شکر، آسوده نشستن و برای داشته‌هایی که من ذهنی نشان می‌دهد، تشکر و قدردانی کردن نیست، بلکه با شمع روی او (فضاگشایی لحظه‌به‌لحظه) شکر به واسطه زندگی در ما جاری می‌شود که یکی از نشانه‌های این حالت، داشتن «پرهیز» است که مثلث شکر- پرهیز و شکر- صبر با مرکز عدم آن را نشان می‌دهد.

همین‌طور «صبر» به معنی انجام ندادن و کاری نکردن با من ذهنی است که نیازمند «پرهیز» لحظه‌به‌لحظه است.

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم
بی شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

نعم: نعمت‌ها
نتان: نتوان

پس صبر و شکر دو روی یک سکه‌اند که با فضاگشایی در روش زندگی و رفتار ما جلوه می‌کنند.

کاهلی من ذهنی شکر شاکران را درک نمی‌کند، یعنی هشیاری جسمی صبر و شکر زندگی را نمی‌فهمد؛ چون صبر و شکر زندگی فهمیدنی نیست، بلکه روشی است که انسان تسلیم‌شده آن را در خود درک و دریافت می‌کند و در زندگی‌اش جاری می‌سازد.

شکر و صبر و پرهیز آن چیزی نیست که در باورهای دینی همانیده‌شده، یاد گرفتیم بلکه یک روش و رفتار فعالانه است که حاصل فضاگشایی پی‌درپی است.

خداوند هر لحظه ما را با وضعیت‌های جدیدی روبه‌رو می‌کند، هر لحظه در کار جدید است و همه‌چیز در حیطة اختیار اوست.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَانٌ جَدِيدٌ
كُلُّ شَيْءٍ عَنِ مَرَادِي لَا يَحِيدُ
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

«در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی‌شود.»

در هر کار تازه‌ای در هر وضعیتی که برایمان پیش می‌آید، با فضاگشایی تقدیر خداوند را ببینیم. مسبب اوست، پس باید روش ما شکر و صبر باشد؛ نه حال خوش و حال ناخوش یا بد، چراکه در این حالت‌ها، من ذهنی خود را پرورش می‌دهیم. بی‌ضرورت همانیده شده و مجرم می‌شویم.

گفت: مفتی ضرورت هم تویی
بی‌ضرورت گر خوری، مجرم شوی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

مجرم شدن یعنی مانع‌سازی، مسئله‌سازی و دشمن‌سازی با من ذهنی.
مولانا به‌سادگی راه را به ما نشان داده‌است:

این دو ره آمد در روش یا صبر یا شکرِ نعم
بی شمع روی تو نتان دیدن مرین دو راه را
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۱

با افسانهٔ من ذهنی زندگی خود را تباه نکنیم، درد نکشیم، بلکه با شادمانی زندگی هر لحظه به «حضور» نزدیک شویم.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدرِ توست راه
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

با تشکر فراوان از زحمات آقای شهبازی و یاران گنج حضور

نوشین از تهران